

ساده بودن هنر است

ساد بودن هنر است

لیکن یار دیگر لایه‌های رنگین براد
غنی‌های سرفراز و ستم‌ها دل باز شود
من بگویم که بهاری که گذشت آید باز
روزی ما می‌توانیم به آنده آغاز شود
روزگار و گوی می‌تواند و بهار الی در

ساد بودن هنر است
ساد کردن هنری و الی
لیکن هرگز ننشدم به خویش
که چون یک شکل من جان آید در دنیا
بی خبر از همه خندان باشم
بی غمی عیب بزرگی است که خوار از ما یاد!

کاشکی آینه بود درون من که در او
خویش را همانند من می‌دیدم
آنچه نهالی بود از آینه که ~~می‌دیدم~~
می‌شدیم که از نیروی پاکیزه نهاد
که به باز سخن آموزد و جاود شدن
بیک پیروزی و امید شدن

ساد بودن هنر است
گرچه خدای تو، دل‌های دیگر با ما
زندگی صحنه‌های یکتای هنر مندی است
هر کسی نغمه‌های خود خواند و از صحنه رود
صحنه بی‌دسته بی‌جاست
خرم آن نغمه که مردم بسیارند به یاد

+ + +

X انگیزی